

شاهنامه خوانی از دید مردم‌شناسی

نظری به تاریخچه شاهنامه خوانی

محمد میرشکرانی - مرکز مردم‌شناسی ایران

● شاهنامه خوانی در خانواده‌ها و قهوه‌خانه‌ها
● تأثیر نقالی و شاهنامه خوانی در مردم

«در مجلس‌هایی که نقال به واقعه مرگ سهراب می‌رسد، برخی از محوطه خارج میشوند تا خبر مرگ سهراب را نشنوند. بارها مشاهده شده است که در روستاها پول یا گاو و گوسفند به نقال داده‌اند تا از کشتن سهراب منصرف شود!»

اسطوره از زیباترین تجلیات روح آدمی است؛ در اسطوره آفرینش و هستی جهان بر بنیاد تجارب مردم بازسازی می‌شود. اسطوره جلوه‌گاه آرزوهای نهفته بشر در چیرگی بر سراسر هستی است، و نمودار خواست آدمی در گشایش رازهای آفرینش است. از این رو است که اسطوره به دل می‌نشیند و به این سبب است که تداوم می‌یابد. و حماسه فرزند بلا فصل اسطوره است، با این تفاوت که در حماسه آدمی، بیشتر در قالب آدمی، بر سریر آرزوهایش می‌نشیند و از خدایان فاصله می‌گیرد. و در شاهنامه، اسطوره هست، حماسه هست و تاریخ نیز؛ و از این رو است که شاهنامه شناسنامه فرهنگی ملت ایران است، و چیزی بسیار برتر از یک شاهکار شعری و هنری. بی‌سبب نیست که دهقان ایرانی هنگامی که به دنبال گاو زمین را شخم می‌زند شاهنامه خوانی می‌کند؛ و شب هنگام که برای رفع خستگی به گوشه قهوه‌خانه پناه می‌برد به شاهنامه خوان گوش فرا می‌دهد و برای فرزندش قصه از رزم‌آوران شاهنامه می‌گوید، و دلیری‌ها را از رستم مثال می‌آورد.

در گذشته‌ای نزدیک شاهنامه خوانی از برنامه‌های اصلی تمام قهوه‌خانه‌های ایران بود و در بیشتر خانواده‌ها به هنگام شب‌نشینی‌های زمستان شاهنامه خوانی تفریحی دلپذیر بود. اما اینکه شاهنامه خوانی از چه زمانی معمول شده است چندان روشن نیست، تنها از اشارات جسته و گریخته تاریخ‌نویسان و شاعران پیرامون نقالی و قوالی و جز آن تاحدودی می‌توان مطالبی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چایخانه مشیر - شیراز

دریافت که البته در آنها هم به شاهنامه بطور خاص کمتر اشاره شده است. در تحقیقات پژوهشگران جدید نیز بیشتر تقالی به معنی عام آن مورد توجه قرار گرفته است. با این وجود تحقیقات و مقالات آقای دکتر محمدجعفر محبوب در ماهنامه سخن و کتاب هفته و نیز کتاب «نمایش در ایران» نوشته آقای بهرام بیضائی ضمن شرحی که درباره تقالی دارد خطوط روشنی از شاهنامه خوانی و تاریخچه آن بدست می دهند. و من در این مقاله درباره تاریخچه شاهنامه خوانی، ضمن نکاتی که از گوشه و کنار فراهم آورده ام بیشتر از پژوهشهای آنان بهره برداشته ام. پیش از اسلام در ایران از قصه گوین و واقعه خوانانی خبر داریم که به همراهی قصه خود

چنگ یا سازی دیگر می‌نواختند و سالهائی پس از سلطه عرب بر ایران نیز در جای جای این سرزمین دیده می‌شدند. چنانکه «ابن قتیبه» مورخ قرن سوم در کتاب «عیون الاخبار» می‌نویسد: «از علی پسر هاشم که گفت: قصه گوئی به مرو نزد ما بود، قصه می‌گفت و می‌گریانیدمان، پس از این تنبوری از آستین به در می‌آورد، آن را می‌نواخت و می‌گفت: «پا این تیمار باید اندکی شادیه»^۱ معنایش: «با این غم اندکی شادی باید». از این واقعه خوانی در قرنهای اولیه اسلامی به دلیل ممنوع شدن موسیقی تنها نقل واقعه باقی ماند، و واقعه خوانان هم برای جبران کمبود موسیقی بر گفتار و بازیگری بیشتر تکیه کردند، و به گفته آقای بهرام بیضائی، «با به کار گرفتن بازی به جای موسیقی، نقالی دوره اسلامی نخستین تحول را برای حفظ و ادامه خود طی کرد. نقالان چون بیشتر قصه‌ها و داستانهای ملی ایران را موضوع نقل خود قرار می‌دادند، سخت مورد توجه مردم بودند؛ و چون دیگر سازی به کار نمی‌بردند، حکومتیان تازی نیز بهانه‌ای برای جلوگیری از کارشان در دست نداشتند؛ و یا شاید با محبوبیتی که آنها در میان مردم به دست آورده بودند حکومتیان چاره‌ای جز قبول آنها نداشتند. نفوذ نقالان در میان مردم موجب شد که شاعران معروف کسانی از آنها را انتخاب کنند که شعرهایشان را برای مردم بخوانند و این کسان را «راوی» می‌گفتند، چنانکه رودکی در شعرهایش به دوتن از راویان خود اشاره می‌کند. «نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله از راوی فردوسی چنین نام می‌برد: «فساخ او علی ديلم بود و راوی بودلف» که اگر چنین باشد «بودلف» نخستین شاهنامه‌خوان تاریخ شاهنامه‌خوانی بوده است»^۲. با این ترتیب شاید شاهنامه‌خوانی هم‌زمان با پیدایش شاهنامه فردوسی پدید آمده باشد و این دو، دو گوهر هم‌زاد باشند. این مطلب مربوط می‌شود به اواخر قرن چهارم هجری. از اواسط قرن پنجم به علت نفوذ ترکان و پایان جنبش‌های ملی، حماسه‌های شبه‌مذهبی و شبه‌تاریخی جای حماسه‌های ملی را می‌گیرد^۳. و طبعاً در کار نقالان و قوالان نیز تأثیر می‌گذارد. از اواسط قرن ششم خبر داریم که جنبش‌های ملی بیشتر در لباس آئین شیعه و تصوف خودنمایی می‌کند و مناقب‌خوانان که نقالان پوست عوض کرده بودند، در شرح احوال و ذکر صفات علی (ع)^۴ و اولادش در شهرها و دهات مدیحه می‌خوانند و شنیدنی است که مخالفان آنها کسانی را بنام فضائل‌خوانان به راه انداختند که در مدح خلفای پیغمبر در کوجه و بازار بخوانند، و گویا برای جلب توجه بیشتر مردم اینان از داستان‌های ایران قدیم و قهرمانان شاهنامه نیز سخن می‌گفتند؛ و این موضوع در دست رافضیان و مناقب‌خوانان برای آنان حربه تکفیری شده بود. اما از قرن هفتم به بعد حماسه‌های تاریخی و مذهبی در کنار هم برای خود جائی پیدا کردند؛ تا اینکه در قرن دهم با شروع سیاست مذهبی و ملی دولت صفویان شاهنامه‌خوانی همیای قصه‌های دیگر جزو تفریحات مردم شد، و در قهوه‌خانه‌ها که پدیده جدید این دوره است

۱ - این مطلب از صفحه ۶۱ کتاب «نمایش در ایران» بهرام بیضائی نقل شده است و در آنجا عین جمله عربی کتاب «عیون الاخبار» با ترجمه فارسی آن آمده است.

۲ - نقل از صفحه ۶۳ کتاب نمایش در ایران. البته راویان کارشان فقط خواندن اشعار شاعران بوده است. اما چون این راویان اغلب از میان قوالان انتخاب می‌شده‌اند، احتمال اینکه راوی فردوسی از همان آغاز خواندن اشعار شاهنامه نقالی شاهنامه را بطوری که مورد نظر ما است پایه‌گذاری شده باشد بسیار زیاد است. و نیز ممکن است پیش از بوجود آمدن شاهنامه فردوسی راویانی که قصه‌های کهن را می‌دانسته‌اند و فردوسی از بعضی از آنها مانند «ماخ» و «آزادسرو» و جز آن نام می‌برد، خود به نوعی داستان گوئی و یا نقالی می‌کرده‌اند که در این صورت نقالی شاهنامه مقدم بر شاهنامه فردوسی قرار می‌گیرد.

۳ - «از قرن ششم به بعد بر اثر دو عامل مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام و ضعف و انحطاط فکر ملی و تعصب نژادی، افکار حماسی نیز بتدریج راه فنا و زوال گرفت و حماسه ملی ایران بصورت حماسه‌های مذهبی و تاریخی درآمد.» ص ۱۵۵ حماسه‌سرایی در ایران نوشته آقای دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ ۱۳۳۳.

۴ - داستان برزو (پسر سهراب) از ملحقات شاهنامه. برزو سرنوشتی شبیه سهراب دارد.

شاهنامه‌خوانی رواجی کامل یافت. و علت اجتماعی این امر توجه خاص صفویان به ایجاد روحیه ملی و روحیه جنگی در مردم به‌ویژه در قزلباشان بود. پس از صفویان در زمان قاجاریان به علت سرد شدن آتش سیاست مذهبی صفوی، کم‌کم شاهنامه‌خوانی مهم‌ترین برنامه قهوه‌خانه‌های ایران شد. تا حدود بیست سی سال پیش هم شاهنامه‌خوانی یکی از تفریحات و سرگرمی‌های خوب و پرخواه‌خواه زمان فراغت مردم شهر و روستا محسوب می‌شد، و در بیشتر قهوه‌خانه‌ها به‌ویژه در فصل زمستان مردها با اشتیاق گرد می‌آمدند تا به تماشای نقال بنشینند و به داستان‌هایی که از شاهنامه می‌خواند گوش فرا دهند. شاهنامه‌خوانی تفریح شب‌نشینی‌های شبهای دراز زمستان در خانواده‌ها نیز بود و کسی از خانواده که سواد داشت و در عین حال می‌توانست شاهنامه را با طرز خاص آن بخواند، برای آنها که به شب‌نشینی می‌آمدند شاهنامه‌خوانی می‌کرد؛ و این شخص معمولاً ارج و اعتباری در میان آن جمع داشت. اگر دو یا سه نفر از عهده این کار برمی‌آمدند، آنوقت به نوبت شاهنامه می‌خواندند تا خسته نشوند؛ و بقیه به خوردن شب‌چره و چای مشغول می‌شدند، تا به بینند داستان به کجا می‌انجامد؛ و اغلب با اینکه پس از بارها شنیدن داستان دیگر تمام حوادث آن را خود می‌دانستند، این هیچ از اندازه اشتیاقشان به شنیدن داستان نمی‌کاست. من خود در حدود سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ از این شبهای شاهنامه‌خوانی بسیار دیده‌ام و در خاطر دارم، و اشتیاقی را که از آن سخن گفتم هنوز می‌توانم در چشم‌های کسانی که گرد کرسی می‌نشستند و به شاهنامه‌خوان گوش فرا می‌دادند و شب‌چره می‌خوردند به یاد بیاورم، گاه می‌شد که ساعتها همه می‌نشستند و سراپا گوش می‌شدند تا داستانی که هیجان و التهاب در آنها بوجود آورده بود به پایان رسد، هرچند خود پایانش را می‌دانستند. در این شب‌نشینی‌ها، کتابهای دیگری مانند امیرارسلان و حسین‌کرده‌م خوانده می‌شد، ولی شاهنامه ارج و اعتباری دیگر داشت و شاهنامه‌خوان نیز؛ چرا که امیرارسلان و کتابهای دیگر مانند آن را هر کس که سواد داشت می‌توانست بخواند، ولی شاهنامه را، جز سواد آئین و صوت شاهنامه‌خوانی نیز لازم بود، که در هر کس نبود. خوانندگان شاهنامه معمولاً مردان بودند، چون بیشتر، مردها سواد داشتند و صدای بم‌تر و قوی‌تر آنها بیشتر می‌توانست قالب حماسی آهنگ شاهنامه را پر کند. البته حجب و حیای زنانه و تا اندازه‌ای محدودیت زنان نیز از عواملی بودند که بیشتر شاهنامه‌خوانی را بر عهده مردان گذاشته بود، ولی با وجود این گهگاه زنان هم در این کار شرکت می‌کردند. من خود زانی را که به آهنگ شاهنامه‌خوانی می‌کردند به یاد دارم. قهوه‌چی «قهوه‌خانه باغچه پاجنار» امامزاده قاسم شمیران می‌گفت: «به مرشد داشتیم که زنش اونقد شانومه بلد بود که برا زنا نقالی می‌کرد.» و این گفته نمودار وجود مجالس شاهنامه‌خوانی و نقالی زنانه نیز می‌باشد. کسانی که در مجالس خانوادگی شاهنامه‌خوانی می‌کردند، زن یا مرد معمولاً شاهنامه را از روی کتاب می‌خواندند، و اگر در کتاب تصویر هم بود وقتی به تصویرها می‌رسیدند آنها را به حضاران نشان می‌دادند، و بچه‌ها از مشتریان پروپا قرص این قسمت بودند. داستان‌ها معمولاً به‌خواست همه حضاران و یا به‌انتخاب خود شاهنامه‌خوان برگزیده می‌شد و طی یک یا چند شب‌نشینی به نسبت طول داستان، یا هیجان آن، به پایان می‌رسید. ولی اتفاق می‌افتاد که شاهنامه را در نخستین شب‌نشینی‌های ماههای آخر پائیز، از آغاز سلطنت کیومرث شروع می‌کردند و به ترتیب جلو می‌رفتند تا به پایان برسد که این کار معمولاً تا آخر زمستان طول می‌کشید و گاه هم ناتمام می‌ماند. این را در اصطلاح دوره کردن شاهنامه می‌گفتند. اما شاهنامه‌خوانی نقالان شیوه‌ای خاص داشت و در قهوه‌خانه‌های بزرگ معمول بود، و تنها کسانی که حرفه نقالی داشتند و استاد این فن بودند از عهده آن برمی‌آمدند. این نقالان برای خود شاگردانی هم داشتند که گاه فرزند خودشان بود. نقال روی سکوئی که معمولاً در وسط قهوه‌خانه قرار داشت، یا در جای دیگری که همه به راحتی بتوانند او را ببینند قرار می‌گرفت، و داستانی را که خود انتخاب کرده بود و یا اکثریت حضاران در قهوه‌خانه خواسته بودند، شروع می‌کرد. نقال در میان داستان، هم

از شعرهای شاهنامه استفاده می‌کرد و هم قسمت‌هایی را از زبان خود باشاخ و برگ بسیار بیان می‌نمود و ضمن خواندن شعر و گفتن داستان با حرکت دادن دست و سر و پا، راه رفتن و نشستن و برخاستن و برهم کوفتن کف دستها و حرکت دادن چوب یا عصائی که در دست داشت و جز آن، بر شدت تأثیر داستان می‌افزود، و به تناسب جریان داستان صدایش را دانگی بالاتر یا پائین‌تر می‌برد؛ گاه از زبان رزم‌آوری خشنماک فریاد بر می‌آورد و تماشاچی را در بهت به لذت آمیخته‌ای فرو می‌برد و گاه نرمی گفتار پندآمیز پیر جهان‌دیده‌ای را به صدای خود می‌داد و لبخند آرامی بر دلها می‌نشانید. تقالان بیشتر قسمتها و گاه تمام داستان را با شعرهای شاهنامه از بر داشتند، که این خود از عوامل تأثیرگذاری بر شنوندگان بود، و راستی آنکه نقلی بیشتر نمایش یک نفره بود تا قصه گوئی ساده. گفتنی است که در نقلهای تقالان در بسیاری موارد افسانه‌های شاهنامه با افسانه‌های سامی تداخل کرده‌اند؛ سلیمان با جمشید یکی شده‌است، نسب شاهان کیانی و پیشدادی به انبیا پیوسته است و بسیار نمونه‌هایی از این دست، که همه نمودار کوشش در راه تلفیق دین اسلام و ملیت ایرانی است، و آوردن همه آنها در حوصله این مقاله نیست. اما در شاهنامه‌خوانی شب‌نشینی‌های خانوادگی چنین نبود و داستانها بی‌کم و کاست از روی شاهنامه خوانده می‌شد، و شاهنامه‌خوان در یک پایه‌کرسی یا گوشه‌ای از اتاق می‌نشست و شاهنامه می‌خواند و بقیه به او گوش می‌دادند. اما لحن صدا به تناسب رویدادهای داستان و اینکه از زبان چه کسانی بازگو می‌شد تغییر می‌کرد؛ و خوانندگانی هم بودند که به سبب تسلط کمتر و نداشتن سواد کافی تمام قسمتهای یک داستان را و یا تمام داستانها را بر یک روال می‌خواندند. در قهوه‌خانه‌هایی هم که نقل نداشتند و نیز در قهوه‌خانه‌های روستائی، خوانندگان به همین شیوه یا اندکی پر آب و تاب‌تر شاهنامه می‌خواندند؛ و نقلی - نه شاهنامه‌خوانی معمولی - در همه قهوه‌خانه‌ها معمول نبود و دست کم در زمانهای متأخر و تقریباً حدود نیم قرن گذشته شاهنامه‌خوانی به صورت ویژه نقلی در قهوه‌خانه‌ها به نسبت شاهنامه‌خوانی معمولی در قهوه‌خانه‌ها یا خانواده‌ها در اقلیت کامل بوده است. چرا که تنها در قهوه‌خانه‌های بزرگ که در مراکز پر جمعیت و معمولاً در شهرهای مرکز ایالات و به ویژه در تهران بودند، برنامه نقلی و مرشد با آن شیوه و رسم خاص داشتند و در قهوه‌خانه‌هایی که دور از مراکز عمده جمعیت بودند، و در قهوه‌خانه‌های کوچک شهرها این امکان وجود نداشت در صورتیکه شاهنامه‌خوانی از روی کتاب و به صورت ساده‌تر تقریباً جزوی از برنامه زمستانی بیشتر نزدیک به تمام قهوه‌خانه‌های ایران اعم از شهر و روستا بوده‌است. در شب‌نشینی‌های خانوادگی هم هر جا آدم با سواد و کتاب‌خوانی بود وضع چنین بود. داستانهای زال و رودابه، به دنیا آمدن رستم، بیژن و منیژه، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، رفتن گشتاسب به روم، داستانهای بهرام گور و داستان برزو^۵ معمولاً در جمع خانواده‌ها خواستاران بیشتری داشتند، در صورتیکه در قهوه‌خانه‌ها داستانهای پهلوانی‌تر که طبعاً پرهیجان‌تر و پرحادثه‌تر هستند بیشتر خوانده می‌شد، و از آن میان داستانهایی که مربوط به زمان پادشاهی کیخسرو و کیکاووس می‌شوند و به گونه‌ای با رستم ارتباط پیدا می‌کنند هواخواهان بیشتری داشتند، از این شمارند داستانهای سیاوش، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، جنگ اشکبوس و رستم، رفتن گیو به توران، جنگ دوازده رخ و بطور کلی جنگهای ایرانیان با تورانیان و افراسیاب؛ که این تفاوت نتیجه فضای مختلط زنانه و مردانه خانواده با فضای کاملاً مردانه قهوه‌خانه است. در قهوه‌خانه‌ها هنگام نقلی داستانهای رستم و سهراب و رستم و اسفندیار و بعضی داستانهای دیگر برنامه‌های خاصی اجرا می‌شد که طی آن شاگرد نقل نقش سهراب یا اسفندیار را بازی می‌کرد

۵ - داستان سهراب پرتفردارترین داستان شاهنامه در برنامه‌های نقلی است.

و خود نقال بازیگر نقش رستم می‌شد و این برنامه‌ها به سهراب‌کشی یا اسفندیارکشی و یا . . . مشهور بود که از میان آنها سهراب‌کشی شهرت بسیار داشت، تا آنجا که وقتی سخن از شاهنامه‌خوانی در قهوه‌خانه‌ها به میان می‌آمد، بی‌اختیار ذهن متوجه برنامه سهراب‌کشی می‌شد. قهوه‌چی قهوه‌خانه پانچار امامزاده قاسم شمیران می‌گفت: «خاطرم هست وقتی تو قهوه‌خونه مرشد می‌خواس سهراب‌کشی کنه، قیامت می‌شد پیرمردایی که ریششون تا روتافشون بود دسمال به‌دس می‌گرفتن و زار زار گریه می‌کردن، یه طبق پول برا مرشد جم می‌شد.» و این سخنان را با تأثیری از گذشت آن روزگاران و با افسوس و حسرت بر زبان می‌آورد. آقای دکتر محجوب در مقاله «مطالعه در داستانهای عامیانه فارسی» در شماره ۷۷ کتاب هفته می‌نویسد: «یکی از شبهای فراموش‌شدنی برای قصه‌خوانان و شنوندگان ایشان، شب «سهراب‌کشی» است. در این شب قهوه‌خانه را با تشریفات فراوان می‌آرایند و همه کسانی که مرتب در مجلس نقل حضور نمی‌یابند در آن شب حاضر می‌شوند و در ازای نقل این قصه جانسوز، مبلغی قابل به‌تقال می‌دهند. ازدحام و تراکم جمعیت در قهوه‌خانه نیز در چنین روزی به حداکثر می‌رسد. معروف است که چهل سال پیش^۲ در روز سهراب‌کشی یکی از نقالان معروف تهران موسوم به مرشد غلامحسین و مشهور به «غول‌بچه» هر جای نشستی در قهوه‌خانه به ده ریال خرید و فروش می‌شد. . . . آقای بهرام بیضائی در صفحه‌های ۸۰ و ۸۱ کتاب «تاریخ نمایش در ایران» می‌نویسد: «در مجلسهایی که نقال به داستان رستم و سهراب می‌رسد و به مرگ سهراب می‌رسد و به آنجا که باید می‌رسد بسیاری گریه می‌کنند و برخی از محوطه خارج می‌شوند تا خبر مرگ سهراب را نشنوند، بارها شده است که پول و یا در روستاها گاو و گوسفند بسیار به نقال داده‌اند تا از کشتن سهراب منصرف شود.» و باز ادامه می‌دهد: «در بین ایل‌های کوچ‌کننده دشتها که برای گرم نگهداشتن روحیه افرادشان شاهنامه‌خوان دوره گرد می‌خواند، تنها پای داستانهای این کتاب است که اشک ریختن دلیل نامردی نیست، و هر کس می‌تواند در آن بیشتر و بهتر گریه کند. تا بیست یا سی سال پیش برخی نقالان زره و خود می‌پوشانیدند و ماجرای مرگ سهراب را حین نقل و بازی اجرا می‌کردند. در برخی مجلس‌های سهراب‌کشی، شیرزادکشی یا اسفندیارکشی بزرگان و رجال محله را به قهوه‌خانه دعوت می‌کردند، بیشتر این جلسه‌ها را به عصر جمعه می‌انداختند، در پایان اینگونه مجلسها از نقال می‌خواستند که برای سهراب و شیرزاد و دیگران آمرزش طلب کند و روضه بخواند، او می‌خواند و دعا می‌کرد و این داروی آن اندوه.»

طرز بیان و آهنگ در شاهنامه‌خوانی چندگونه است که با مقایسه طرزهای مختلف آن، چهار شیوه اصلی و متمایز قابل تشخیص است.

- ۱ - طرز شاهنامه‌خواندن نقالان که شیوه‌ای خاص در بیان و حرکت دارد و گفته شد.
- ۲ - طرز خواندن زورخانه‌ای، از اینگونه است آهنگی که شیرخدا برای خواندن شاهنامه در برنامه صبحگاهی رادیو ایران انتخاب کرده بود و معمولاً همراه با ضرب است.
- ۳ - طرز رجزخوانی که در گذشته به‌هنگام جنگها برای برانگیختن احساسات ملی و شجاعت رزمندگان از آن استفاده می‌شد؛ این طرز گاهی با آهنگ خواندن قهرمانان رزمی تعزیه‌ها و باصطلاح شهادت‌خوان‌ها بسیار نزدیک است و شاید در این زمینه تعزیه زیر تأثیر شاهنامه باشد، چرا که شاهنامه‌خوانی از تعزیه‌خوانی (با شیوه‌ای که امروز مرسوم است) قدیم‌تر می‌باشد؛ و یا شاید هر دو بازمانده‌ای باشند از اصلی قدیم‌تر و مربوط به زمانی دورتر.
- ۴ - طرز خواندن روایتی یا افسانه‌گویی یعنی همان شیوه‌ای که شاهنامه‌خوانان خانواده‌ها به کار می‌برند.

شاهنامه‌خوانی رابط خانواده ایرانی با گذشته فرهنگی و به‌ویژه فرهنگ اساطیری و حماسی ایران بوده است و می‌باشد. و شاید اگر شاهنامه‌خوانی رواج نمی‌یافت، شاهنامه تا این حد

در دل و روح ایرانی و فرهنگ بعد از اسلام ایران ریشه نمی‌دوانید، چرا که خواندن آهنگین شاهنامه آن را بیشتر و بیشتر به میان تمامی طبقات مردم این مرزوبوم برد. شاهنامه‌خوانی در زمینه مسائل میهنی و ملی پدیده‌ای است همانند تعزیه در فضای فرهنگ مذهبی ایران و تأثیرگذاری هر دو پدیده زیر تأثیر آهنگین بودن و نمایشی بودن آنهاست، و از این رو است که بیشتر افراد خانواده‌های ایرانی در گذشته نزدیک بیشتر و امروز کمتر، شعرهایی با آهنگهای ویژه آنها از شاهنامه و تعزیه در خاطر دارند که گهگاه زمزمه می‌کردند و می‌کنند. شاهنامه‌خوانی در خانواده ایرانی عامل بقا و تقویت روح ملیت و میهن‌دوستی است و شاهنامه بزرگترین عامل تداوم نامهای ایرانی در خانواده‌های ایرانی نیز هست.

به‌رحال از آن زمان که رادیو و بعد سینما و تلویزیون و به‌ویژه رادیوی ترازیستوری و دیگر وسایل ارتباط جمعی مانند مجله و روزنامه یکی پس از دیگری در عرصه اندیشه و زندگی مردم شهری و روستائی پدیدار شدند، تفریحات و سرگرمی‌هایی از گونه شاهنامه‌خوانی با کیفیتی که گفته شد در برابر این پدیده‌های نوظهور عقب نشستند؛ اما شاهنامه‌خوانی از سوی دیگر در زورخانه به‌زندگی خود ادامه داد و گهگاه نیز داستانهای شاهنامه موضوع نمایش تماشاخانه‌ها و فیلم سینماها قرار گرفت و از سوی دیگر شاهنامه‌خوانی در برنامه صبحگاهی رادیو ایران با آهنگ زورخانه‌ای و با صدای مرحوم شیرخدا سالها هر بامداد بر امواج رادیو به گوش مردم می‌رسید و بردلها می‌نشست، اما میزان و کیفیت تأثیر این شاهنامه‌خوانی رادیویی آنهم به‌مدت ده دقیقه که بخشی از آن را هم صدای ضرب اشغال می‌کرد، نچندان بود که با گذشته پرونق آن هم‌سنگ باشد و حتی شناختی چنان که باید از شاهنامه به مردم نمی‌داد. مردی در قهوه‌خانه «باغچه سرچشمه» تهران می‌گفت: «نقل شیرخدا البته با نقل مرشد فرق داره، نقل شیرخدا چن دقیقه بیشتر نیس، اما مرشد همه قصه‌هارو، هر کدومو که بخوایم برامون میخونه.» مرد دیگری از مشتریان همان قهوه‌خانه که حدود شصت‌ساله بود و سالها آشپز و شاگرد قهوه‌چی قهوه‌خانه‌های تهران بوده است، می‌گفت: «زنم از برنامه‌های رادیو فقط به‌نقل گوش می‌ده.» که البته منظورش از نقل همان برنامه صبحگاهی بود.

۶- این مقاله مربوط به ده سال پیش است و بنا بر این نقل این مطلب به پنجاه سال پیش برمی‌گردد.
۷- «یکی از مجامعی که در دوره صفویه در آن شاهنامه خوانده می‌شد و از مردانگی قهرمانان شاهنامه برای تهییج مردم استفاده می‌کردند قهوه‌خانه بود. علت اجتماعی این امر در وهله اول مربوط به این بود که جامعه صفوی در مرکز دارای یک گروه خاص نظامی (قزلباش) بود که وظیفه اصلی آنها عبارت بود از شرکت در جنگها و آماده نگاه‌داشتن روحیه جنگی، یکی از گروههای قهوه‌خانه بروهای آن عصر قزلباشها بودند.»

نقل از مقاله «مطالعه‌ای درباره قهوه‌خانه‌ها» نوشته آقای خسرو خسروی.
در مجله ماهانه کاوش (شماره ۹ بهمن‌ماه ۴۱)

«در قهوه‌خانه شاهنامه و داستانهای حماسی دیگر نیز خوانده می‌شد و بسیاری از مردم برای شنیدن شاهنامه به آنجا می‌رفتند. شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه‌خوانان خود غالباً شاعر و ادیب بودند. شادعباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی عبدالرزاق قزوینی خوش‌نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق داشت.»
تذکره نصرآبادی. چاپ تهران. ص ۴۶۰ - نقل از مقاله تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران نوشته آقای نصرالله فلسفی. مجله سخن. دوره پنجم ص ۲۶۵

«در مشرق‌زمین . . . اوقات میهمانان به . . . قرائت کتب یا استماع قرائت و نقل حکایت و اشعار و به‌شنیدن آواز دلنشین و رسای (شاهنامه‌خوانان) که کارهای پادشاهان باستانی ایران را طی داستانهای منظوم حماسی به‌مانند نغمات هومر ترنم میکنند می‌گذرد . . .»

سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمدعباسی. جلد چهارم ص ۲۵۸. چاپ امیرکبیر فروردین ۱۳۳۶

شاهنامه‌خوانی در خانواده شهری امروز بیشتر از راه کتابهای مدرسه‌ای وارد می‌شود و کودک این خانواده‌ها شاهنامه را درجائی می‌آموزد که دانش را نیز، و شاهنامه پاره‌ای اسطوره است و پاره‌ای حماسه و بخشی از آن هم تاریخ است، و در کتابهای مدرسه‌ها بیشتر از بخشهای حماسی (پهلوانی) و گهگاه اسطوره‌ای آن استفاده می‌شود؛ و شناخت اسطوره و حماسه پهلوانی و ویژگیهای آن و روابط انسان و آفرینش در آن به گونه‌ای است که کودک در تطبیق افسانه‌های شاهنامه با کتابهایی که دانشها را به او می‌آموزند حیران و سرگردان می‌ماند و به ناچار این پرسش برای او پیش می‌آید که آیا این افسانه‌ها راست است؟

میهن‌دوستی عمده‌ترین پیام شاهنامه‌خوانی برای خانواده‌ها است. در تمام خانواده‌هایی که این رسم برقرار بوده است، روحیه میهن‌پرستی کاملاً چشمگیر است. چندین سال پیش شاهد يك برنامه شاهنامه‌خوانی در یکی از شب‌نشینی‌های زمستانی خانواده‌ای بودم که پسری حدود ده یازده ساله وقتی شرح نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش را از زبان شاهنامه‌خوان می‌شنید، یکبار به بغضش ترکید و گریه را سر داد، یزرگترها می‌کوشیدند آرامش کنند و هریک برایش توضیحی می‌دادند، ولی تأثیر شاهنامه در وجود پسرک آنچنان پرمایه بود که حرف هیچ‌کدام را نمی‌پذیرفت. و این مطلب شاهدهی است بر این مدعا که میهن‌دوستی بزرگترین پیام شاهنامه و شاهنامه‌خوانی در خانواده ایرانی است. و نیز قهوه‌چی یکی از قهوه‌خانه‌های تفرش می‌گفت: در زمان جنگ وقتی ایران دست از جنگ کشیده بود و انگلیسها و روسها وارد خاک ایران شده بودند و این خبر در میان مردم پخش شده بود و همه اندوهناک بودند، جوانک کشاورزی کار و زندگی خود را رها کرده بود و آمده بود به شهر و جلوی قهوه‌خانه فریاد می‌زد که قطره خون کثیفی داریم باید فدا کنیم و این شعر را به آهنگ می‌خوانده است که:

«جو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده يك تن مباد.»

کوشش صفویان در گسترش شاهنامه‌خوانی به منظور برانگیختن احساسات میهنی مردم و به ویژه قزلباشان نیز يك نمونه تاریخی استفاده از این کیفیت شاهنامه‌خوانی است.^۸

از دیگر پیام‌های شاهنامه و شاهنامه‌خوانی برای مردم این چند مورد بیشتر قابل توجه هستند. برتری جوئی و شجاعت و دلیری، محترم شمردن بیمان، عفت و پاکدامنی، پرهیز از دروغ، ایمان به خدا، اعتقاد به تأثیر گردش ستارگان در زندگی مردم، شاه‌دوستی و جز آن که برای هر کدام از آنها می‌توان مثالهای بسیار آورد که در حوصله این مقاله نیست. اما پیام يك سنت را هیچ چیز بهتر از گفته‌ها و نظرات مردمی که با آن سروکار دارند نشان نمی‌دهد و از لابلای همین گفته‌ها می‌توان به همه پیام‌ها و بازتاب‌های آن سنت در میان مردم پی برد.

آقای «غلامرضا اسفندیاری» پیرمرد مشتری قهوه‌خانه ماشاءالله ابراهیم‌خان می‌گفت از میان داستانهای شاهنامه رستم و اسفندیار را بیشتر از همه دوست دارم. «محمود سبزه‌ها» جوان حدود سی و چند ساله میوه‌فروش مشتری يك قهوه‌خانه دیگر می‌گفت قصه‌های شاهنامه را همیشه از زبان مرشد گوش می‌کنم و همه را دوست دارم، و می‌گفت پسر کوچکم که حدود هشت نه سال دارد هر جا نقل باشد می‌آید گوش می‌کند. آقای از مشتریان قهوه‌خانه «درقاعه» واقع در خیابان جمشید تهران می‌گفت: «بچه‌های من از شاهنامه فقط رستم را خوب می‌شناسند از لحاظ اینکه زورش زیاده بوده.»

مشتری یکی از قهوه‌خانه‌های شهری که پیرمردی بود می‌گفت: «فردوسی از سه هزار سال پیش می‌گوید رستم مسلمان و شاه‌دوست بوده.» این مرد در برابر اعتراض يك نفر دیگر که گفت سه هزار سال پیش اسلام نبوده، جواب داد که همیشه مسلمانی بوده. مردی از مشتریان یکی از قهوه‌خانه‌های بازار تجریش می‌گفت: «آقا ایرانی نیس که شانومه و شانومه‌خونی ندونه.» ولی الله نیک‌دیدنه صاحب قهوه‌خانه باغچه اما مزاده قاسم شمیران می‌گفت: «از زال زر که تو کوه بزرگ میشه تا دنیا آمدن رستم و جنگ سهراب همه رو میدونم، زتم خیلی از اینارو

بلده.» و وقتی نظرش را درباره تأثیر شاهنامه‌خوانی پرسیدم گفت: «هیچ چیز مثل شانومه وطن پرستی یاد نمیده، همه این سنتا - سنتها - مال زمان جمشیده، نوروز، چله، و این چیزا هیچ وقت گم نمیشه شانومم هیچ وقت گم نمیشه، آگه دین ما گم میشه، شانومم گم میشه.» در سال‌های اخیر به علت کشتی که نسبت به احیای سنتهای گذشته در زمینه‌های مختلف فرهنگی، همچون معماری، صحنه‌آرایی، لباس، آداب و رسوم و مانند آن در جامعه ایران پیدا شده است. قهوه‌خانه‌های جدیدی پدیدار شده که البته با همه آراستگی ظاهر، روح و فضای خاص قهوه‌خانه‌های سنتی را آنچنان که باید، ندارند. و تنها یک بازسازی جهانگرد پسندانه است؛ و نقالانی هم که در این قهوه‌خانه‌ها نقل می‌گویند همچون قهوه‌خانه‌هاشان ساختگی هستند و در این نقالان اثری از بلندی روح نقالان گذشته که اغلب زیر تأثیر حرفه خود جزو آزادگان و فنیان و جوانمردان و عیاران و صوفیان بودند دیده نمیشود.

در تهران هنوز تعدادی از قهوه‌خانه‌های بزرگ برنامه تقالی دارند و از این شمارند قهوه‌خانه ماشاءالله ابراهیم خان. دروازه غار. قهوه‌خانه باغچه سرچشمه. قهوه‌خانه حاج حسین قوسول امامزاده یحیی. قهوه‌خانه در قلعه. خیابان جشدید. قهوه‌خانه درویش شاهزاده عبدالعظیم - ری - و نقالان این قهوه‌خانه‌ها مرشد عباس دارات، مرشد حسن و چند نفر دیگر هستند.

